

## دزدیهای رحمان ، بابای اوغانها از حافظ شیراز;

[Hena Osmani](#)

نوادگان بیگناه رحمان بابا به واژه " انصاف " گرایش نمایشی و یکسویه دارند. تا بگویید بالای چشم فلان نورچشم تان ابروست، میشنوید:

« ستر رحمان بابا فرمایی: " که دی خپله گناه غټه لکه غر وي/ په حيله حيله به غر د مچ وزر کړي/ که څوک تله د انصاف په لاس کې درکړي/ خپل ټټو او د بل آس به برابر کړي» (رحمان بابای بزرگ میفرماید: اگر گناه خودت مانند کوه بزرگ باشد/ با نیرنگ نیرنگ، کوه را بال مگس کنی/ گر کسی ترازوی انصاف به دستت دهد/ خر چموش خود و اسب دیگری را یکسان سازی)

بیگناهان را از بهر کمبود آگاهی شان کوبیدن نشاید. آیا خود رحمان بابا به "برابری ترازوی انصاف" باور داشت؟ آیا آن هنرمند گرانسنگ، با همه بزرگی و توانمندی، ارزشی به نام "صداقت" را میشناخت؟ اگر آری؛ آیا به امانتهای دیوان حافظ دستبرد میزد؟ خواهید گفت: توارد دو سه مصراع همگون کنه کبیره نیست. دو و سه کم اند، چهار پنج تصادف را نیز میتوان بخشید، ولی بیشتر از هشتاد مصراع حافظ را در بازارسیاه پشاور به نام خود بهتان بستن و گران فروختن هرچه شود، هنر نمیشود؛ زیرا امانت را خاک خیانت نمیکند، چه رسد به بابایی که خود را پارسای خاکسار مینامد. چند شمه پنهان نشدنی:

(1) سرقت آشکار در روز روشن یا daylight robbery نمونه‌ها:

حافظ

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من  
آری! به یمن لطف شما خاک زر شود  
\*

رحمان بابا

چی یی زر کر زیر رخسار زما د خاورو  
عاشقی نه وه په باب زما کیمیا وه

[]

حافظ

گل در بر و می بر کف و معشوق به کام است  
سلطان جهانم به چنین روز غلام است  
\*

رحمان بابا

چی د څنگه می دلبر، په لاس کی جام دی  
نن اورنگ د زمانی زما غلام دی

[]

حافظ

ساقیا عشرت امروز به فردا مگن

یا ز دیوان قضا خط امانی به من آر  
\*

رحمان بابا  
ته چی دا رنگی اووردی اووردی و عدی کری  
کشکی راوری ما ته خط د امانی

[]

حافظ

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم  
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم  
\*

رحمان بابا  
بی له عشقه چه می پری شه د پوزی  
گنیه نور له جملگی قیده آزاد یم

[]

حافظ

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست  
جز این خیال ندارم، خدا گواه من است  
\*

رحمان بابا  
هر زیارت لره چی خمه، مراد ته یی  
زه زایر د میخانه او حرم نه یم

[]

حافظ

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است  
به آبورنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را؟  
\*

رحمان بابا  
مخ دی بی خط و بی خاله هسی زیب کا  
چی یی هیخ حاجت د خط و د خال نشته

[]

حافظ

بدم گفتی و خورسندم، عفاک الله نکو گفتی  
جواب تلخ میزید لب لعل شکرخا را  
\*

رحمان بابا  
هغه شوندی چی خوری دی تر شکرو  
د شکنخو یی عار نه کری عاشقان

البته حافظ خود این اندیشه عاشقانه را از سعدی گرفته است: اگر دشنام فرمایی وگر نفرین، دعا گویم/  
لب لعل شکرخا را جواب تلخ میزید

(2) دزدیدن اندیشه یا plagiarism در پوشش تظاهر اندر تغافل. نمونه‌ها:

حافظ

تو خانقاه و خراب اند رین میانه نبین  
خدا گواه که هر جا که اوست، با اویم

\*

رحمان بابا

خدای لره به ورشم، سودا د یار له مخه  
بل غرض می نشته په کعبه، په بتخانه

[[[]

حافظ

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست  
روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

\*

رحمان بابا

خو ونه وینمه ستا سترگی که خدای کا  
عزراییل لره به هومره خان ورنکرم

[[[]

حافظ

از آن زمان که بر این آستان نهادم سر  
فراز مسند خورشید تکیه گاه من است

\*

رحمان بابا

چی می سر په مټکه ایینی دی خپل یار ته  
په آسمان باندی ختلی لکه لمر دی

[[[]

حافظ

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است  
ما کجاییم و نصیحت‌گر بیکار کجا؟

\*

رحمان بابا

رحمان هسی وزگار چیری دی له عشقه؟  
چی غور و نیسی ناصح غوندی وزگار ته

[[[]

حافظ

منعم کنی ز عشق، ولی ای مفتی زمان  
معذور دارمت که تو او را ندیده‌ای

\*

رحمان بابا

شیخ و زاهدان چی نصیحت کاندی و ماته  
نه دی خبر شوی ستا د مخ له محسناته

(3) قاجاق تکنیک یا shadowing برخی از سرودهای بابا نشانه‌هایی از "رندی" هنر حافظ را در خود نهفته دارند؛ مانند:

حافظ

سحر کرشمه وصلش به خواب میدیدم  
زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست  
\*

رحمان بابا

اوس به زه د شب خیزی خه منت وکرم  
چه چهره د کره په خوب کبئی لا حضوره  
برگردان  
دیگر چرا منت‌پذیر شب‌زنده‌داری باشم؟  
چهره‌ات را در خواب به من نمایاندی

کلیدها/ شگردها: "اوس (اکنون) و شبخیزی" که پیشنهاد کننده خواب شبانه است در برابر "بیداری"، هم‌گذاری "منت‌ناپذیری" و "خواب بهتر ز بیداری"، گزینش "حضور چهره در خواب" به جای "خواب دیدن کرشمه وصل"

حافظ

چنان پر شد فضای سینه از دوست  
که فکر خویش گم شد از ضمیرم  
\*

رحمان بابا

هیخ په سترگو نه وینم د خپل صورت چه کوم دی  
دوب تر هسی حده په اتوار یم ستا د مخ  
برگردان: از پرتو روشنای رویت تهنشین شده‌ام، چنانک/ هرگز چگونگی سیمای خویشتن را نمی‌بینیم  
کلیدها/ شیوه‌ها: "ندیدن سیمای خویشتن" در برابر "گم شدن فکر خویشتن از ضمیر" که هر دو پیشنهاد کننده "فنا" اند، هم‌گذاری "غرقه رفتن در روشنای رخ دوست" و "سرشار شدن هوای سینه از بودن دوست"

حافظ

به پیش آینه دل هر آنچه میدارم  
به جز خیال جمالت نمی‌نماید باز  
\*

رحمان بابا

زه رحمان د یار په غم کی هسی دوب یم  
چه هیخ نه وینم په سترگو مگر دی  
برگردان: من رحمان چنان در اندوه یار چنان غرقم/ که هیچکس - مگر او را- به دیده مینگرم  
کلیدها/ گزینشها: "فرورفتن در اندوه یار" به جای "ویژه شدن آینه دل" و هم‌گذاری "کسی مگر او را ندیدن" و "بازتاب چهره یگانه: تو"

حافظ

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد  
که بستگان کمند تو رستگارانند

\*

رحمان بابا

آزادی تر دا په هورته بله نشته

چه بندی د یار د زلفو په خنخیر یم

برگردان: آزادی فراتر از این دگر نیست/ که بسته زنجیز گیسوان یار هستم

کلیدواژه ها: برابر گذاری "برتر شمردن زندان - با زنجیز گیسو - از آزادی" و "رستگاری بستگان کمند موی تابدار"

حافظ

به بوی زلف و رخت میروند و می آیند

صبا به غالیه سایی و گل به جلوگری

\*

رحمان بابا

له هوسه د هر گل کره خندا شوه

چه بی ولید د ستا د حسن گلستان

برگردان: از هوس در خانه هر

